

بررسی تأثیر داستان‌های قرآنی بر افسانه‌های عاشقانه لری بر مبنای نظریه ترامنتیت ژنت

زرین‌تاج واردی^۱

محمود رضایی دشت‌ارژنه^۲

سودابه کشاورزی^۳

چکیده

ارتباط متنی با متن‌های دیگر از موضوع‌هایی مهم است که ساختارگرایی و پساخترگرایی به آن می‌پردازد. ژنت در ترامنتیت به بررسی تأثیرات یک متن اساس به عنوان پیش‌متن بر متن یا متن‌های دیگر (بیش‌متن) می‌پردازد. نظریه ترامنتیت بهره‌گیری متون از یکدیگر را براساس پنج نوع رابطه بینامتنیت، فرامتنیت، پیرامتنیت، سرمتنیت و بیش‌متنیت می‌داند. در این مقاله به بررسی تأثیر داستان‌های قرآنی بر افسانه‌های عاشقانه‌ی لری بر مبنای نظریه ترامنتیت ژنت پرداخته می‌شود. هدف پژوهش نشان دادن چگونگی تأثیرپذیری افسانه‌های لری (بیش‌متن) از داستان‌های قرآنی (پیش‌متن) از منظر بینامتنیت و بیش‌متنیت و بررسی دلایل شکل‌گیری رابطه فرامتنی افسانه‌ها با داستان‌های قرآنی است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی است. خواننده با مطالعه این مقاله در می‌یابد که افسانه‌های عاشقانه لری با داستان‌های قرآنی رابطه بینامتنی صریح و بیش‌متنیت از نوع همان‌گونه‌ی و تراگونه‌ی با روش گشتار کمی و کاربردی دارند. هم‌چنین به دلیل ماندگاری باورهای اسطوره‌ای در حافظه جمعی مردم، برخی افسانه‌ها رابطه فرامتنی با داستان‌های قرآنی دارند. شایان یاد است که برخی از افسانه‌ها ممکن است فقط یک رابطه با داستان‌های قرآنی داشته باشند، ولی برخی افسانه‌ها هر سه نوع ارتباط را با داستان‌های قرآنی داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: داستان‌های قرآنی، افسانه‌های عاشقانه‌ی لری، ژنت، ترامنتیت.

** تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۰۲

zvaredi@rose.shirazu.ac.ir

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.

mrezaei@shirazu.ac.ir

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.

su.keshavarzi@gmail.com

۳- نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

مقدمه

انسان موجودی است که همواره با سوابق و میراث فرهنگی خود در تعامل است. در حوزه ادبیات نیز هر متن در قلمرویی از آثار پیشین شکل گرفته است؛ به هیچ اثری نمی‌توان به صورت مستقل نگاه کرد و برای درک یک اثر باید آثار دیگر را نیز در نظر گرفت.

نظریه‌پردازان معاصر معتقدند خوانش هر متن، مخاطب را به شبکه‌ای از روابط متنی وارد می‌کند و درک و تفسیر معنای اثر منوط به کشف همین رابطه‌هاست (آلن، ۱۳۸۰: ۵).

ارتباط متنی با متن‌های دیگر از موضوع‌هایی مهم است که ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی به آن می‌پردازد. ژولیا کریستوا نخستین بار در دهه ۱۹۶۰ اصطلاح بینامتنیت را برای هر نوع ارتباط میان متن-های گوناگون مطرح کرد. بینامتنیت مبتنی بر این اندیشه است که متن، نظامی بسنده و مستقل نیست، بلکه پیوندی دو سویه و تنگاتنگ با سایر متن‌ها دارد (مکاریک، ۱۳۸۸: ۷۲). نظریه بینامتنیت را افرادی چون رولان بارت و ژرار ژنت گسترش دادند؛ در این میان نظریه ژنت بیشتر از همه مورد توجه قرار گرفت. ژنت برای تحلیل ارتباط یک متن مشخص با کل نظام فرهنگی، بوطیقای نسبتاً ثابت را طراحی کرد و واژه «ترامنتیت» را برای نشان دادن انواع ارتباط یک متن با دیگر متون برگزید.

با ظهور اسلام و گسترش قرآن در ایران افق‌های تازه‌ای به روی آفرینندگان ادبیات رسمی و ادبیات عامیانه گشوده شد. رواج داستان‌های قرآنی سبب رسوخ آن در حافظه جمعی مردم شده است و بدین طریق آفرینندگان ادبیات عامیانه، که تمام مردم هستند نه شخص خاصی، هنگام خلق آثار ادبی به صورت ناخودآگاه از این داستان‌ها تأثیر پذیرفته‌اند. افسانه یکی از زیر شاخه‌های ادبیات عامیانه می‌باشد که از داستان‌های قرآنی تأثیر پذیرفته است. افسانه‌ها به «قصه‌های کهنی اطلاق می‌شود که به صورت شفاهی یا مکتوب در میان یک قوم از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۷۳). قصه عامیانه بازتابی از باورهای است که در حافظه قومی بر جای مانده است تا بتوان با مرور آن به مجموعه جهان‌بینی‌ها و انگاره‌های اقوام و دگرگونی آن در طی زمان دست یافت؛ از این رو در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی تأثیر داستان‌های قرآنی بر افسانه‌های عاشقانه‌ی لری بر مبنای نظریه ترامنتیت ژنت پرداخته می‌شود. بستر پژوهشی، افسانه‌های عاشقانه‌ای است که در استان‌های چهار محال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و لرستان جمع‌آوری شده‌اند؛ افسانه‌های مناطق مذکور به زبان فارسی چاپ گردیده است و به دلیل آن‌که در مناطق لرنشین جمع‌آوری شده‌اند در این پژوهش به آن‌ها افسانه‌های لری گفته می‌شود.

خواننده با مطالعه این مقاله در می‌یابد که برخی افسانه‌های عاشقانه لری از طریق بینامتنیت صریح، بیش‌متنیت و فرامتنیت با برخی از داستان‌های قرآنی در ارتباط هستند.

۱-۱- پرسش‌های پژوهش

- ۱- از دیدگاه بینامتنیت، در افسانه‌ها به چه روشی به داستان‌های قرآنی اشاره شده‌است؟
- ۲- رابطه فرامتنی افسانه‌های عاشقانه لری با داستان‌های قرآنی به چه دلیل شکل گرفته‌است؟
- ۳- آیا افسانه‌های عاشقانه لری به روش بیش‌متنیت از داستان‌های قرآنی تأثیر پذیرفته‌اند؟

۲-۱- پیشینه پژوهش

با جستجو در منابع کتابخانه‌ای و منابع اینترنتی بدین نتیجه رسیدیم که تاکنون پژوهشی درباره بررسی تأثیر داستان‌های قرآنی بر افسانه‌های عاشقانه لری بر مبنای نظریه بینامتنیت و فرامتنیت ژنت انجام نشده‌است ولی در مورد تأثیر قرآن و زندگی پیامبران بر ادبیات رسمی آثاری به رشته‌ی تحریر درآمده‌است. از جمله این آثار می‌توان به: *داستان پیامبران در کلیات شمس* (پورنامداریان، ۱۳۶۴)، *بحر در کوزه* (زرین‌کوب، ۱۳۶۶)، *داستان پیامبران در مثنوی* (سیف، ۱۳۸۷)، *چهره مسیح در ادب فارسی* (آریان، ۱۳۷۸)، *داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل، قرآن و بازتاب آن در ادبیات فارسی* (یزدان‌پرست، ۱۳۸۰)، «سیمای نیبای الهی در خمسه نظامی» (خانلو و همکاران، ۱۳۹۶)، «سیمای پیامبران در شعر صائب تبریزی» (شریف‌پور و همکاران، ۱۳۸۷)، «ارتباط ترامنتی اشعار حکمی حافظ و شیرازی و ابوالفتح بستی با قرآن کریم» (غلامعلی‌زاده و یوسف‌آبادی، ۱۳۹۶)، «تجلی آیات الهی در اشعار سنایی براساس بینامتنیت ژرار ژنت» (یلمه‌ها و رجبی، ۱۳۹۶)، «بازتاب داستان حضرت مریم (س) در دیوان صائب تبریزی» (جعفرزاده، ۱۳۸۸)، «شخصیت‌های تصویری و تمثیلی پیغمبران در ادب فارسی» (تالم، ۱۳۷۵)، «چهره پیامبران و قصص قرآن در ادبیات فارسی» (انزابی‌نژاد، ۱۳۵۵)، «داستان پیامبران» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۳) و «اسطوره جمشید با نگاهی به سرگذشت سلیمان نبی» (مدرسی، ۱۳۸۵). اشاره کرد.

با رویکرد ادب عامه و نزدیک به موضوع این پژوهش، نیز چند مقاله نوشته شده‌است:

در مقاله «خضر در باورهای عامه» (میرشکرایبی، ۱۳۸۲) با نگاهی مردم‌شناسانه، نقش این پیامبر در باورهای عامه بررسی شده‌است، در مقاله «رد پای اشو زرتشت در فرهنگ عامه» (میهن‌دوست، ۱۳۸۲)

به بررسی نقش زردشت در جنبه‌های گوناگون فرهنگ عامه پرداخته شده است و در مقاله «پیامبران در قصه‌های بلند عامیانه» (ذوالفقاری و باقری، ۱۳۹۲) براساس شانزده داستان بلند عامیانه انواع نقش‌های مستقیم و غیرمستقیم پیامبران بررسی شده است و نویسندگان بدین نتیجه رسیده‌اند که پیامبران به سه شیوه در قصه‌های بلند عامیانه نقش‌آفرینی کرده‌اند که عبارتند از: نقش فعال و سرنوشت‌ساز و یاریگر قهرمان داستان، نقش‌های غیرمستقیم و بازآفرینی ماجراهای مربوط به آنان در داستان (همان، ۱۳۹۲: ۹۳).

۳-۱- چارچوب نظری پژوهش

ژنت نظریه ترامنتیته را به پنج قسمت تقسیم کرد که عبارتند از: ۱- بینامنتیته. ۲- پیرامنتیته. ۳- فرامنتیته. ۴- سرمنتیته. ۵- بیش‌منتیته.

آن‌چه از میان نظریه ترامنتیته ژنت، بنیان نظری پژوهش پیش‌رو را می‌سازد، بینامنتیته، بیش‌منتیته و فرامنتیته است به همین دلیل درباره این روابط توضیح داده می‌شود.

از دیدگاه ژنت «بینامنتیته حضور واژگانی یک متن در متن دیگر، خواه نسبی کامل یا ناقص باشد» (Genette, 1982: 90)؛ به عبارت دیگر هرگاه بخشی از یک متن در متن دیگری حضور داشته باشد، رابطه میان این دو رابطه بینامنتیته محسوب می‌شود، این هم حضوری از دیدگاه او به سه بخش تقسیم می‌شود: بینامنتیته صریح، بینامنتیته غیرصریح و بینامنتیته ضمنی. بینامنتیته صریح بیانگر حضور آشکار یک متن در متن دیگر است. به عبارت دیگر، «در این نوع بینامنتیته، مؤلف متن دوم، در نظر ندارد مرجع خود؛ یعنی متن اول را پنهان کند. به همین سبب به نوعی می‌توان حضور متن دیگری را در آن مشاهده کرد» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۸۸). ژرار ژنت بینامنتیته صریح را به دو نوع «نقل قول با ارجاع» و «نقل قول بدون ارجاع» تقسیم می‌کند. نقل قول با ارجاع از نوع نقل قول به شکل سستی آن، نقل قول مستقیم و داخل گیومه است. در نقل قول بدون ارجاع، با سطحی‌ترین و آشکارترین لایه گزینش و برداشت مواجه هستیم. در لابه‌لای متن به عناوین، نام اشخاص و آثاری برمی‌خوریم که مؤلف بدون ارجاع به منبع و مرجع پیشین آن‌ها را به کار برده است. این نشانه‌ها واضح‌ترین رابطه بینامنتیته یا گفت‌وگوی متن‌ها با یکدیگر هستند. (همان) دومین گونه بینامنتیته، بینامنتیته غیرصریح است در این نوع بینامنتیته، یک متن به صورت پنهان در متن دیگر حضور دارد و مرجع بینامنتیته نیز در آن مشخص نیست. به عبارت دیگر، شاعر یا نویسنده، آگاهانه عناصر یا بخش‌هایی از متن دیگر را در متن خود می‌آورد، بدون آن‌که به منبع خود اشاره‌ای کند. سومین گونه بینامنتیته نیز بینامنتیته ضمنی

است در این نوع سازندگان بیش‌متن سعی در پنهان‌کاری ندارند، بلکه مرجع پیش‌متن را به شکل غیرمستقیم معرفی می‌کنند؛ بنابراین در این شکل از بینامتنیّت با اندکی دقّت، ارتباط دو متن قابل فهم است (Genette, 1982: 2).

فرامنتیّت بر پایه روابط تفسیری و تأویلی بنا شده است. ژنت در این باره می‌نویسد: «فرامنتیّت شامل رابطه انتقادی بین یک متن و متنی دیگر است، خواه از متن شرح داده شده آشکارا یاد شود، خواه فقط بی‌سروصدا به آن اشاره شود؛ شرحی که یک متن را به متن دیگر ربط می‌دهد بدون آنکه لزوماً از آن یاد کند. این رابطه به بهترین شکل همان نقد است» (همان: ۱۰۴).

پنجمین رابطه یک متن با متون دیگر در نظریه ترامنتیّت، بیش‌متنیّت است همان‌طور که گفته شد بیش‌متنیّت نیز هم‌مانند بینامتنیّت رابطه میان دو متن ادبی یا هنری را بررسی می‌کند، اما این رابطه در بیش‌متنیّت برخلاف بینامتنیّت نه براساس هم‌حضور، که براساس برگرفتنی بنا شده است. به عبارت دیگر در بیش‌متنیّت، تأثیر یک متن بر متن دیگر بررسی می‌شود و نه حضور آن. به عبارت دیگر، اگر در بینامتنیّت اغلب حضور بخشی مورد توجه است، در بیش‌متنیّت، تأثیر کلی و الهام‌بخشی کلی مورد نظر است (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۹۵).

به بیان روشن‌تر «بیش‌متنیّت نوشته‌ای با دو وجه است که یک وجه آن شامل مطالب جدیدی می‌شود که نویسنده آنها را بر اساس اندیشه شخصی خود و بدون اینکه در جای دیگری آن را دیده باشد، می‌نویسد، در حالی که وجه دیگر آن بر پایه مطالب از پیش‌نوشته است و از همین‌جا است که برخورد میان بیش‌متن و پیش‌متن ظاهر می‌شود؛ بنابراین خواننده برای فهم یک اثر می‌بایست به این دو وجه توجه کند» (Wagner, 2002: 302).

بیش‌متنیّت به دو شکل تقلید و دگرگونی انجام می‌شود. در بیش‌متنیّت تقلیدی، مؤلف در پی آن است که تا حد امکان پیش‌متن حفظ شود، اما در بیش‌متنیّت دگرگونی، پیش‌متن دچار دگردیسی می‌شود (Genette, 1982: 28).

به دگرگونی متون برای آفرینش اثر جدید گشتار می‌گویند که به دو نوع گشتار کمی و کاربردی تقسیم می‌شود که تغییر در حجم پیش‌متن اعم از افزودن یا کاهش، گشتار کمی است. گشتار کاربردی اعمال دگردیسی در وقایع و مضامین اصلی داستان است (همان: ۲۲۹).

۲- بحث و بررسی

در این قسمت به بررسی و تحلیل تأثیر داستان‌های قرآنی بر افسانه‌های عاشقانه‌ی لری بر مبنای نظریه‌ی ترامنتیّت زنت می‌پردازیم.

۲-۱- بینامتنیّت

افسانه‌های عاشقانه‌ی لری با داستان‌های قرآنی رابطه‌ی بینامتنیّت دارند این رابطه از نوع بینامتنیّت ضمنی و غیرصریح نیست؛ بلکه از نوع بینامتنیّت صریح است؛ بدین صورت که در بعضی از افسانه‌های عاشقانه‌ی لری به صورت‌های صریح به نام پیامبران و کنش‌ها یا معجزات آن‌ها برای بیان درون‌مایه‌ای متفاوت با داستان‌های اشاره شده‌است؛ در افسانه‌های «دختر نوح»، «خورشیدآفرین و فلکناز»، «قلم سرنوشت» و افسانه‌ی «هور از دبه، هور به دبه» به طریق نقل قول بدون ارجاع به اسامی و مهم‌ترین کنش‌های پیامبرانی چون: حضرت نوح(ع)، حضرت خضر(ع)، حضرت موسی(ع) و حضرت سلیمان(ع) اشاره شده‌است؛ در این‌جا به عنوان نمونه به بررسی افسانه‌ی «دختر نوح» از نظر بینامتنیّت صریح پرداخته می‌شود.

۲-۱-۱- افسانه‌ی «دختر نوح»

خلاصه‌ی افسانه‌ی «دختر نوح» به شرح زیر می‌باشد:

حضرت نوح(ع) برای ساختن کشتی نزد میخ‌فروش، چوب‌فروش و نجاری می‌رود ولی هر سه نفر به این شرط که حضرت نوح(ع) دخترش را به عقد آن‌ها دریاورد حاضر به همکاری با ایشان می‌شوند. نوح(ع) شرط آن‌ها را می‌پذیرد ولی وقتی که حضرت نوح به خانه می‌رود با خود فکر می‌کند که من فقط یک دختر دارم ولی به سه نفر قول ازدواج با او را داده‌ام. نوح(ع) از ترس آبروریزی به درگاه خداوند دعا کرد تا سگ و الاغش به دو دختر تبدیل شود تا نزد آن سه نفر روسفید شود خداوند دعایش را اجابت کرد و هر دختر را به مردی داد بعد از مدتی به دیدار دخترها می‌رود. می‌بیند دو دختر اوّلی از شوهر خود فرمان نمی‌برند و با نوح(ع) نیز رفتار مناسبی ندارند ولی دختر سومی هم مطیع و فرمانبردار همسر خود است هم از دیدار نوح(ع) خوشحال می‌شد با دیدن این نشانه‌ها متوجه می‌شود دختر سومی دختر خودش است (درویشیان و خندان، ۱۳۸۰، ج ۱۸: ۴۸۷-۴۸۸).

حضرت نوح(ع) اولین پیامبر اولوالعزم است که نامش ۴۳ بار در قرآن آمده‌است و سوره‌ای مستقل به نام او در قرآن وجود دارد. مهم‌ترین حادثه‌ی زمان ایشان طوفانی است که به عنوان عذاب الهی برای

مردم کافر رخ داد. همان‌طور که ملاحظه شد در این افسانه حضرت نوح(ع) پیامبری است که به ساختن کشتی برای نجات یارانش اقدام می‌کند این قسمت از افسانه برگرفته از داستان حضرت نوح(ع) در قرآن کریم است؛ زیرا در قرآن نیز نوح(ع) پیامبری است که برای نجات یارانش از طوفان کشتی می‌سازد ولی ماجرای تبدیل شدن سگ و الاغ به دختر در قرآن نیامده است.

۲-۲- فرامنتیٔ

در افسانه‌های عاشقانه لری هرگز به نقد اندیشه‌ها و موضوعات مطرح شده در داستان‌های قرآن پرداخته نشده است ولی در بعضی از افسانه‌ها با وجود آن‌که قسمتی از داستان‌های پیامبران به صورت غیرصریح حضور دارد؛ اما بعضی از حوادث داستانی متفاوت با داستان‌های قرآنی بر اساس باورهای اسطوره‌ای مردم پردازش شده‌اند که این مسئله به دلیل رسوب عقاید اسطوره‌ای در لایه‌های حافظهٔ جمعی مردم است و به انگیزهٔ نقد مطالب قرآنی نیست. برای تشریح این نکته به بررسی رابطهٔ فرامنتیٔ بعضی از افسانه‌ها با داستان‌های قرآنی پرداخته می‌شود.

۲-۲-۱- خلاصهٔ افسانهٔ «هفت دی دی و دیو»

خلاصهٔ افسانهٔ «هفت دی دی و دیو» از قرار زیر است:

هفت خواهر بودند که مادرشان از دنیا رفته بود و نامادری سنگدلی داشتند. روزی نامادری به پدرشان گفت ما چیزی برای خوردن نداریم این هفت دختر را در بیابان رها کن تا حداقل غذایی به خودمان برسد. پدر به حرف زن خود گوش داد و دخترها را با نقشه‌ای به بیابان برد با نقشه‌ای دخترها را سرگرم کرد و خود از پیش آن‌ها فرار کرد تا دخترها گم شوند. دخترها بعد از مدتی دیدند خبری از پدرشان شد چون جایی بلد نبودند گرفتار دیو شدند. یکی از دخترها که اسمش تمتی بود از بقیهٔ آن‌ها زرنگ‌تر و زیرک‌تر بود در خانهٔ دیو کتابی پیدا کرد و شروع به مطالعهٔ آن کرد در آن کتاب نوشته شده بود اگر می‌خواهید از دست دیو فرار کنید یک خانه سوزن و یک خانه نمک بردارید و بعد از آن مقداری آب جوش بر روی دیو بریزد سپس فرار کنید هر وقت که دیدید دیو نزدیک است به شما برسد ابتدا سوزن‌ها را بیندازید سپس نمک‌ها را بریزید. دخترها همین کار را انجام دادند سوزن‌ها پای دیو را زخمی کرد و نمک‌ها نیز زخم‌های دیو را سوزاند بعد از چند لحظه دخترها به پشت سر خود نگاه کردند دیدند نزدیک است دیو به آن‌ها برسد که دیدند به امر خداوند دریایی بزرگ جلوی دیو

وجود آمد و دیو در دریا غرق شد. در ادامه افسانه نیز پسر پادشاه تمتی را می‌بیند و عاشق او می‌شود و با او ازدواج می‌کند (درویشیان و خندان، ۱۳۸۳، ج ۱۶: ۲۰۱-۲۰۲).

حضرت موسی (ع) سومین پیامبر اولوالعزم و از نسل یعقوب و تبار بنی اسرائیل است او پیامبر صاحب شریعت بود و کتاب آسمانی او تورات است. یکی از حوادث مهم زندگی او دعوت کردن فرعون به خداپرستی است که در نتیجه آن فرعون با او دشمن می‌شود و به قصد نابودی او و بنی اسرائیل به تعقیب او یارانش می‌پردازد که به امر خداوند متعال فرعون و یارانش در رود نیل غرق می‌شوند و حضرت موسی و یارانش سالم از رود عبور می‌کنند.

دیو یکی از موجوداتی است که در باورهای اسطوره‌ای دچار دگردیسی زیادی شده است نزد ایرانیان پیش از زردشت، دیوان مقدس بودند و در کنار ایزدان دیگر پرستش می‌شدند (آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۲۹). بعد از ظهور زردشت به دلیل آن که دیویسناها دین زردشت نمی‌پذیرفتند در آموزه‌های زردشتی به بوده‌ای اهریمنی تبدیل شده و دشمن اهورامزدا و جهان آفرینش شناخته شده است به همین جهت دیو و دیوان در گاتاها و از دیدگاه زرتشت چنین اند. پرستندگان مزدا هستند که مزدیسن و پرستندگان دیوانند که دئویسن نامیده می‌شوند (رضی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۱۱).

در این افسانه حادثه غرق شدن فرعون در رود نیل به غرق شدن دیو در دریا تغییر یافته است به نظر می‌رسد علت چنین تحوّل اهریمنی بودن دیو در باورهای عامیانه مردم و اهریمن‌خو بودن فرعون در داستان قرآنی است.

۲-۲-۲- افسانه «دسته گل قهقهه»

خلاصه افسانه «دسته گل قهقهه» به شرح ذیل است:

پسر کچلی در روستایی شغل چوپانی داشت روزی به همراه گله‌هایش به رودخانه‌ای می‌رسد می‌بیند دسته گل زیبایی بر روی آب شناور است آن را بر می‌دارد و متوجه می‌شود گل قهقهه می‌زند و آواز می‌خواند گل را به خانه می‌برد. مادرش وقتی گل را می‌بیند شگفت‌زده می‌شود و آن را به قصر پادشاه می‌برد. پادشاه زن را تهدید می‌کند که اگر دسته‌ای دیگر از این گل برایش نبرد او را می‌کشد. پیرزن هراسان نزد پسرش می‌رود و از او می‌خواهد دسته گل دیگری برای پادشاه بیاورد. پسر دوباره به رودخانه می‌رود و دنبال مسیر رودخانه را می‌گیرد به درختی می‌رسد که دختری روی آن خوابیده است و اسیر دیو است کچل دختر را نجات می‌دهد و ماجرای دسته گل را برای او تعریف می‌کند

دختر نیز دسته گلی به کچل می‌دهد ولی پادشاه با کچل لج می‌کند و تصمیم می‌گیرد او را به کشتن بدهد به همین دلیل به سربازان دستور می‌دهد که تلی از هیزم گردآورند و آتش بزنند و از کچل می‌خواهد درون آتش برود و از آن‌جا برای او اخبار بیاورد کچل نیز به درون شعله‌های آتش می‌رود، سه پریزاد هر کدام به کبوتری تبدیل می‌شوند و کچل را از آتش نجات می‌دهند. بعد از آن کچل تصمیم به نابودی پادشاه می‌گیرد و او می‌گوید والدین‌تان در آن دنیا تشنهٔ دیدار شما هستند پادشاه نیز فریب حرف کچل را می‌خورد، به درون آتش می‌رود و می‌سوزد. در پایان افسانه کچل به جای پادشاه به تخت می‌نشیند و با پریزاد ازدواج می‌کند (ر.ک: همان، ج ۵: ۵۵۵-۵۶۲).

یکی از معجزاتی که در قرآن کریم دربارهٔ حضرت ابراهیم (ع) ذکر شده است سرد شدن آتش نمرود بر ایشان است این معجزه در افسانه «دسته گل قهقهه» همراه با دگردیسی‌هایی دربارهٔ قهرمانان افسانه‌های روی داده است؛ بدین صورت که ضدقهرمانان به هدف از بین بردن قهرمان ولی به بهانهٔ خبر آوردن از جهان دیگر از قهرمان داستان می‌خواهد به درون آتش عظیمی برود قهرمان داستان چون به کمک پریان امیدوار است این شرط را می‌پذیرد و به درون آتش می‌رود و توسط پریان از آتش نجات می‌یابد.

وجود شاهی ستمگر در این افسانه یادآور شخصیت نمرود در داستان ابراهیم (ع) است. در قرآن کریم خداوند، حضرت ابراهیم (ع) را از آتش نجات می‌دهد ولی در این افسانه قهرمان داستان با کمک پریزادان از آتش نجات می‌یابد. چنین جایگزینی ریشه در باورهای اسطوره‌ای دربارهٔ پری در لایه‌های ذهن مردم دارد؛ زیرا پری در دوران باستان نزد مردم ایزدبانوانی بوده که ستایش می‌شده است و بعد از ظهور دین زردشتی مقام ایزدی خود را از دست داد و جایگاه او تا حد اهریمنی نزول یافت و با وجود تلاش‌های زردشت هم‌چنان برخی از ویژگی‌های مثبت پری در ادبیات عامیانه بازتاب یافته است. بهمن سرکارتی دربارهٔ دگردیسی باورهای مربوط به پری در دوران باستان در ایران می‌نویسد: «پری‌ها در یک زمان زن ایزدان باروری و زایش بودند و به پندار مردمان از بهر بارورشدن و زاییدن با ایزدان و نیز شاهان و پلان اسطوره‌ای درمی‌آمیختند و با نمایش زیبایی و جمال خود آنان را اغوا می‌کردند. ولی بعدها در اثر تغییر و تحول ارزش‌های اخلاقی و بویژه دین‌آوری زردشت که به مسئلهٔ اخلاق و پارسایی توجهی بیش از حد داشت پریان به علت سرشت شهوانی خود و وابستگی نزدیکشان به کام جشن‌ها و مراسم کامرانی‌های آیینی^۴ از انجمن ایزدان رانده شدند و به صورت بوده‌های اهریمنی

درآمدند و لیکن تأثیر عمیق باورهای دیرین مذهبی در اذهان مردمان سبب شده‌است که با وجود همه این تغییر و دگرگونی‌ها پریان بعضی از جنبه‌های کهن سرشت اساطیری خود را حفظ کنند و به عنوان موجودات نامرئی زیبا و فریبنده که دلباخته نران و پهلوانان می‌شوند در ادب و فرهنگ عامیانه تصور و معرفی شوند» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۷).

۲-۳-۲- افسانه «سوزالهاو بی در قبا»

خلاصه افسانه «سوزالهاو بی در قبا» بدین صورت است:

زنی در دهکده‌ای هر چه دعا می‌کرد بچه‌دار نمی‌شد روزی به زیر درختی رفت و از درخت خواست به او فرزندی بدهد به این شرط که اگر پسر بود نوکر او شود و اگر دختر بود کنیزش. بعد از چند ماه زن صاحب دختر زیبایی شد وقتی دختر بزرگ شد چوپانی از کنار درخت می‌گذشت که صدائی به او گفت به زن بگوید قولش را فراموش نکند. چوپان قضیه را به زن گفت. زن نیز جریان را به دخترش گفت و او را نزد درخت برد. بعد از آن که مادر دختر به خانه خود رفت درخت تبدیل به جوان زیبایی شد. درخت مرد مؤمنی به نام سوزالهاو بود که در پیکر درخت بود و می‌توانست هر دعایی را مستجاب کند تمام فامیل او کافر بودند. سوزالهاو به دختر گفت اگر این مسئله را به کسی بگویی از او دور می‌شود و باید پنجاه کفش آهنین پاره کند تا به او برسد. ولی دختر چون نمی‌تواند رازنگهدار باشد همه چیز را به پدر و مادرش می‌گوید به همین دلیل سوزالهاو غیب می‌شود و دختر بعد از رنج بسیار و پاره کردن پنجاه کفش آهنین سوزالهاو را پیدا می‌کند و این بار به سخنان او عمل می‌کند به همین دلیل می‌تواند از شر فامیل کافر سوزالهاو نیز نجات یابد (درویشیان و خندان، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۲۶۷-۲۶۹).

در افسانه «سوزالهاو بی در قبا» زنی هم‌مانند حضرت ابراهیم بعد از سالیان زیاد با دعا کردن صاحب فرزند شد با این تفاوت که حضرت ابراهیم به درگاه خداوند دعا کرد ولی زن نزد درختی دعا کرد هم‌چنین همان‌طور که بعد از بزرگ شدن اسماعیل (ع) خداوند از ابراهیم (ع) خواست فرزندش را برای او قربانی کند درخت نیز بعد از بزرگ شدن دختر از مادرش درخواست کرد دختر را به او بدهد. در این افسانه بچه‌دار شدن بواسطه دعا کردن به درگاه خداوند به بارور شدن زن از طریق دعا کردن نزد درخت تغییر یافته است باور شدن به وسیله درخت ریشه در باورهای اسطوره‌ای دارد که نمونه‌های کهن آن در باورهای اقوام ملل مختلف وجود دارد؛ مثلاً: در داستان پنتامرونه، دوشیزه جوان‌سالی با

خوردن برگ بوته گل سرخ بار گرفت (الیاده، ۱۳۸۹: ۲۹۰)، یا در اساطیر روم دیونیوس آژدیس را مست کرد و سپس قسمتی از بدن او را برید و از خون او درخت اناری پدید آمد. نانا اناری از این درخت خورد، باردار شد و آتیس را زایید (پرون، ۱۳۸۱: ۱۶۷). در هند شمالی، درخت کتان مقدسی وجود دارد که یازدهم ماه فالگون (فوریه) بر پای آن درخت نوشابه می‌ریزند، دور تنه‌اش نخ‌قلمز یا زرد می‌بندند و خطاب به آن برای باروری زنان، حیوانات و محصول دعا می‌کنند. هم‌چنین در هند، درخت نارگیل مظهر باروری است و در معبد‌ها نگهداری می‌شود و کاهنان آن را به زنانی می‌دهند که در آرزوی مادر شدن هستند (فریزر، ۱۳۸۷: ۱۶۱-۱۶۲). ولی نکتهٔ جالب توجه در افسانهٔ مورد بررسی این است که توانایی باروری درخت در این افسانه به مرد صالحی به نام سوزالها بی در قبا انتقال یافته‌است که خود را به پیکر درخت درآورده‌است؛ بدین صورت که وقتی زن حرف چوپان را می‌شنود دختر خود را نزد درخت می‌برد بعد از رفتن زن از آن محل درخت به مردی به نام سوزالها تبدیل می‌شود و گفته شده هر دعایی از جانب او توسط خداوند مستجاب می‌شود.

تغییر یافتن درخت به مرد مؤمنی که هر دعایی از طرف او توسط خداوند اجابت می‌شود نشان-دهندهٔ ادغام باورهای اسطوره‌ای با داستان بچه‌دار شدن حضرت ابراهیم (ع) است هم‌چنین می‌توان گفت شخصیت سوزالها بی در قبا نیز تغییر یافتهٔ شخصیت حضرت ابراهیم (ع) است؛ زیرا حضرت ابراهیم (ع) خود به طور مستقیم به درگاه خداوند دعا کرد و خداوند دعای او را برآورده کرد. هم‌چنین شباهت دیگر سوزالها با حضرت ابراهیم (ع) در این است که همان‌طور که آزر مخالف کیش و مذهب حضرت ابراهیم (ع) بود خانوادهٔ سوزالها نیز کافرند.

۲-۲-۴- افسانهٔ «اکبر و دختر ماهی»

خلاصهٔ افسانهٔ «اکبر و دختر ماهی» به شرح زیر است:

زن و شوهری بچه‌دار نمی‌شدند زن هر روز لب آب می‌رفت و دعا می‌کرد که خدا به او بچه‌ای بدهد اگر پسر بود زن ماهی برایش می‌گیرد و اگر دختر بود به مرد ماهی شوهرش می‌دهد بعد از مدتی زن صاحب پسری می‌شود و نام او را اکبر می‌گذارد پسر بزرگ می‌شود و مادر بنا بر قولی که داده بود دختر ماهی را-که نامش جمیله بود-برای پسرش می‌گیرد وقتی دختر ماهی را با تنگ بلور به خانه می‌آورند ماهی تبدیل به آدمیزادی زیبا می‌شود. روزی پسر پادشاه او را می‌بیند و عاشقش می‌شود و از اکبر می‌خواهد او را طلاق بدهد ولی اکبر نمی‌پذیرد پادشاه نیز برای کوتاه آمدن اکبر سه شرط

دشوار برای او می‌گذارد: نخست این‌که قالی‌ای بیاورد که تمام لشکریان پادشاه بر آن جای بگیرند ولی فقط یک گوشه‌اش پر شود. دوم این‌که شاخهٔ خرمایی بیاورد که همهٔ سپاهیان پادشاه از آن بخورند ولی تمام نشود و سومین شرط این بود که نوزادی بیاورد که سه روز داشته باشد و بتواند سه جمله بگوید. اکبر به کمک مادر جمیله همهٔ خواسته‌های پادشاه را برآورده و پادشاه نیز اجازه می‌دهد با همسرش زندگی کند (ر.ک: درویشیان و خندان، ۱۳۸۱، ج ۱۰: ۱۱۹-۱۲۳).

افسانهٔ «اکبر و دختر ماهی» ارتباط فرامتنی با داستان حضرت عیسی (ع) دارد؛ بدین صورت که در داستان حضرت عیسی (ع) خداوند به حضرت مریم نوزاد می‌بخشد و به نوزاد قدرت سخنگویی می‌دهد ولی در افسانهٔ «اکبر و دختر ماهی» ماهی به مادر اکبر فرزند می‌دهد و سپس همان ماهی نوزادی سخنگو به اکبر می‌دهد در این افسانه نیز باورهای دینی با باورهای کهن اسطوره‌ای ترکیب شده‌است بدین صورت که در باورهای ایرانیان باستان «هوم» در دنیای مینوی ایزد است و در دنیای گیتی گیاهی است که دشمنان را دور می‌راند. سرور گیاهان به شمار می‌آید و یکی از خویشکامی‌های او فرزند-بخشی است: «ویونگهان (پدر جمشید) نخستین بار افشرد مرا در جهان آماده ساخت و به پاداش آن به او فرزندی چون جمشید داده‌شد. دومین بار آبتین مرا آماده ساخت و به پاداش آن فریدون را دریافت و سومین با اثرط و به پاداش آن دو فرزند-خشیه و گرشاسب- را بهره‌مند شد» (آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۰). بنا به بندهش، اهریمن، به دشمنی با گیاه مقدس «هوم سپید» - که نام دیگرش «گوگرن» است- و در عمق دریای فراخکرت ریشه دارد. وزغی آفرید تا آن گیاه را از بین ببرد. اما در مقابل اهورامزدا، برای دفع خطر آن وزغ، دو ماهی کَر را آفرید که همواره گرد گیاه مقدس هوم می‌گردند و یکی از آنها همیشه چشمش به سوی وزغ است. و تا فرشکرت و ظهور سوشیانت به نگهبانی خود ادامه می‌دهند. این ماهیان مینوخورش هستند (دادگی، ۱۳۹۰: ۱۰۰-۱۰۱). ابتدای افسانهٔ «قصهٔ اکبر و دختر ماهی» چنین آغاز می‌شود:

«یک زنی و یک مردی. خدا به آن‌ها بچه نمی‌داد. زن هر روز که می‌رفت لب آب کاسه بشوید می‌نشست و آه می‌کشید و دعا می‌کرد که ای خدا یک پسری یا دختری به من بده. اگر دادی و پسر بود زن ماهی برایش می‌گیرم و اگر دختر بود به مرد ماهی شوهرش می‌دهم!

خلاصه زن آن‌قدر دعا کرد تا خدا دلش به رحم آمد و دعایش را اجابت کرد» (درویشیان و خندان،

۱۳۸۱، ج ۱۰: ۱۱۹).

زن صاحب فرزند پسری به نام اکبر می‌شود و مادر جمیله از او می‌خواهد به وعده‌اش عمل کند چون زن به وعدهٔ خود وفا می‌کند اکبر از حمایت مادر جمیله برخوردار می‌شود و نوزادی سخنگو به او تحویل می‌دهد. هر چند در این افسانه به نقد داستان حضرت عیسی (ع) پرداخته نشده‌است ولی به دلیل رسوب باورهای اسطوره‌ای در اندیشهٔ آفرینندگان آن قسمتی از داستان حضرت عیسی (ع) با عقاید اسطوره‌ای ادغام شده‌است و افسانه‌ای با مضمون جدید شکل گرفته‌است.

۲-۳- بیش‌متنیت

رابطهٔ بیش‌متنیت میان افسانه‌های عاشقانه لری و داستان حضرت مریم (س)، حضرت عیسی (ع)، حضرت اسماعیل (ع)، حضرت یوسف (ع)، حضرت نوح (ع)، حضرت خضر (ع) و حضرت موسی (ع) در قرآن کریم وجود دارد؛ در این‌جا برای تشریح این ابتدا مطلب خلاصه‌ای از بعضی از افسانه‌ها بیان می‌گردد سپس به بررسی و تحلیل رابطهٔ بیش‌متنیت آن‌ها با داستان‌های قرآنی پرداخته می‌شود.

۲-۳-۱- افسانهٔ «دُدر بی‌دا و گل‌گلو زرد»

خلاصهٔ افسانهٔ «دُدر بی‌دا و گل‌گلو زرد» بدین صورت است:

دختری از زن خالکوبی - که بیوه است و دو دختر نیز دارد - می‌خواهد برایش خالکوبی کند. زن خالکوب به او می‌گوید به شرطی برایش خال می‌کوبد که به مادرش بگوید از بالای درخت برایش انار بچیند دختر نیز هنگامی که مادرش بالای درخت انار است به او بگوید دایم ام مرده‌است دختر نیز همین کار را انجام می‌دهد مادرش وقتی خبر مردن برادرش را می‌شنود از شدت ناراحتی از بالای درخت به پایین می‌افتد و می‌میرد. دختر بعد از مرگ مادرش دوباره سراغ زن خالکوب می‌رود تا برایش خال بکوبد ولی زن به او می‌گوید اگر به پدرش بگوید با زن خالکوب ازدواج کند برای او خالکوبی می‌کند دختر همین کار را انجام می‌دهد ولی زن خالکوب نه تنها به قولش وفا نمی‌کند بلکه دختر بی‌مادر را بسیار آزار می‌دهد و به او حتی غذا نمی‌دهد دختر نیز سر قبر مادرش می‌رود و با مادر خود درددل می‌کند مادرش به او می‌گوید به خانهٔ دایی‌اش برود و از آن‌ها بخواهد گل‌گلو زرد را به او بدهند و هر وقت که گرسنه می‌شود بگوید گل‌گلو زرد! گل‌گلو زرد! یک گوشه‌ات آب و پلو، یک گوشه‌ات آش و پلو، بریز تا سیر بخورم، دختر نیز همین کار را انجام داد و گل‌گلو زرد هم خوراکی‌های خوب برای دختر فراهم می‌کرد. تا این‌که نامادری‌اش به او شک کرد و دخترهایش را با او به بیابان

فرستاد تا سر از کار او در بیاورند یکی از دخترها وقتی به ماجرا پی‌برد برای مادرش نگفت ولی دختر دیگر که همچون مادر خود بدجنس بود همه چیز را برای مادرش تعریف کرد. زن خالکوب نیز با ریختن نقشه‌ای گل‌گلو زرد را کشت و خورد (ر.ک: همان، ۱۳۸۰، ج ۱۸: ۴۸۹-۴۹۳).

افسانه از این لحاظ که رزق و روزی دختر بی‌مادر توسط حیوانی به نام گل‌گلو زرد بدون هیچ زحمتی مهیا می‌شود با ماجرای روزی بهشتی حضرت مریم در قرآن کریم رابطهٔ بیش‌متنیّت از نوع همان‌گونه‌گی یا تقلید دارد، در آیهٔ ۳۷ سورهٔ آل‌عمران بدین صورت به روزی بهشتی‌ای حضرت مریم (س) اشاره شده‌است:

پس پرودگارش او را به صورت نیکویی پذیرفت، و به طرز نیکویی نشو و نما داد، و زکریا را قلیل رشد و تربیت معنوی او قرار داد. هر زمان که حضرت زکریا در محراب عبادت بر او وارد می‌شد، رزق ویژه‌ای نزدش می‌یافت. روزی در کمال شگفتی گفت: ای مریم! این رزق ویژه برای تو از کجاست؟! گفت: از سوی خداست، یقیناً خدا هر کس را بخواهد، رزق بی‌حساب می‌دهد.

تنها بودن شخصیت حضرت مریم (س) و بی‌پناهی دختر بی‌مادر نیز نشان‌دهندهٔ تأثیرپذیری از نوع همان‌گونه‌گی است؛ اما شخصیت، ساختار و پیرنگ این افسانه با پیش‌متن داستان حضرت مریم (س) در قرآن متفاوت است؛ به دلیل وجود شخصیت زن خالکوب، پدر و مادر دختر، کشته شدن مادر دختر، ازدواج زن خالکوب با پدر دختر و ظلم و ستم‌های نامادری به دختر که در پیش‌متن وجود ندارد؛ بنابراین رابطهٔ بیش‌متنیّت مبتنی بر تراگونه‌گی از نوع گشتار کمی است که با روش فزون‌سازی بیش‌متن افسانه با پیش‌متن داستان حضرت مریم (س) متفاوت شده‌است هم‌چنین رابطهٔ گشتار کاربردی به دلیل دگردیسی مضمون افسانه نیز بین دو متن برقرار است؛ مضمون داستان حضرت مریم (س) در قرآن «مقرّب بودن حضرت مریم (س) نزد خداوند است» ولی مضمون افسانهٔ دَدَر بی‌دا و گل‌گلو زرد «سادگی دختر و ظلم و ستم نامادری» است؛ بنابراین آفرینندگان این افسانه با توسل به روش ترکیبی همان‌گونه‌گی و تراگونه‌گی از نوع گشتار کمی و کاربردی، بیش‌متن را تا حد امکان متفاوت با پیش‌متن داستان حضرت مریم (س) ارائه داده‌اند تا حدّی که با دقت زیاد می‌توان ردپای برگرفتگی بیش‌متن از پیش‌متن را مشاهده کرد؛ بنابراین تأثیرپذیری افسانهٔ مذکور از داستان قرآنی حضرت مریم (س) از نوع ترکیبی تراگونه‌گی و همان‌گونه‌گی است.

افسانهٔ «مردسوارکار و آنه» نیز با داستان روزی بهشتی حضرت مریم (س) رابطهٔ همان‌گونه‌گی یا تقلید دارد؛ در این افسانه نیز حوریان بهشتی هر روز برای دختر پیرمرد غذاهای خوشمزه مهیا می‌کنند.

ولی افسانه از نظر مضمون و ساختار و شخصیت‌ها با پیش‌متن خود رابطه تراگونگی از نوع گشتار کمی و گشتار کاربردی نیز دارد.

۲-۳-۲- خلاصه افسانه «دو خواهر»

دو خواهر که یکی فقیر و دیگر ثروتمند است با هم همسایه هستند خواهر ثروتمند به جای کمک کردن به خواهر فقیرش به او زخم‌زبان می‌زد و او را اذیت می‌کرد به همین دلیل خواهر فقیر با همسرش تصمیم می‌گیرد شبانه از پیش ثروتمند بروند. خواهر به همراه شوهرش در بیابان در حال حرکت بودند که درد زایمان به سراغ زن می‌آید مرد روشنایی از دور می‌بیند به سراغ روشنایی می‌رود ولی هر چقدر جلوتر می‌رود از روشنایی دورتر می‌شود. در همین هنگام که مرد از زن دور و دورتر می‌شد سه کبوتر بالای سر زن آمدند و به او کمک کردند تا زن بچه خود را-که دختر بود- به دنیا آورد یکی از کبوترها زمین را کند و از زمین چشمه‌ای جوشید زن نیز تشنگی خود را با نوشیدن آب چشمه فروشانند سپس هر سه کبوتر دور هم چرخیدند و قصری برای زن و دختر درست کردند و بعد از آن نیز دور خود چرخیدند به این نیت که هر وقت دختر بگرید از چشمش مروارید و هر زمان که بخندند از دهنش گل بریزد و جای قدم‌هایش نیز یک خشت طلا و یک خشت نقره به وجود بیاید. دختر بزرگ می‌شود و پادشاه عاشق او می‌شود و می‌خواهد با او ازدواج کند. مادر دختر در این هنگام به یاد خواهر ثروتمندش می‌افتد و او را برای شرکت در جشن عروسی دعوت می‌کند ولی خواهر به خاطر بدجنسی و حسادت که داشت دختر خود را با عروس عوض می‌کند و چشم‌های عروس را از حدقه بیرون می‌آورد و او را در بیابان رها می‌کند. پیرمردی که خود هفت دختر داشت عروس را در بیابان می‌بیند و او را به خانه خود می‌برد. پسر پادشاه وقتی دختر خواهر ثروتمند را جای عروس خود می‌بیند متوجه می‌شود که دختر را عوض کرده‌اند به همین دنبال عروس خود می‌گردد و او را پیدا می‌کند و چشمانش را در حدقه می‌گذارد تا دوباره بینایی‌اش برگردد بعد از آن دختر خواهر ثروتمند را از قصر بیرون می‌کند و عروس واقعی خود زندگی خوبی از سر می‌گیرد (ر.ک: همان، ۱۳۸۳، ج: ۵، ۶۴۳-۶۴۷).

همان‌طور که مشاهده شد هنگام زایمان خواهر کوچک برای رفع عطش او چشمه‌ای نزدیک او جاری شد؛ چنان‌که در آیه‌های ۲۲ تا ۲۴ به عنوان پیش‌متن به جاری شدن چشمه‌ای نزدیک حضرت مریم هنگام زایمان ایشان اشاره شده‌است:

آن‌گاه درد زاییدن او را به کنار درخت خرمایی کشانید(و از شدت حزن و اندوه با خود) گفت: ای کاش من از این پیش مرده بودم و از صفحه عالم به کلی نامم فراموش شده بود پس از زیر آن درخت (روح‌القدس یا فرزندش عیسی) او را ندا کرد که غمگین مباش که خدای تو از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کرد.

مضمون داستان قرآنی حضرت مریم همان‌طور که گفته شد بیان تقرب حضرت مریم(س) نزد خداوند است مضمون افسانه «دوخواهر» نیز بیان مهربانی و خوش‌قلبی خواهر است براساس این شباهت‌ها تأثیرپذیری بیش‌متن از پیش‌متن از نوع همان‌گونه‌گی یا تقلید است ولی به دلیل افزوده شدن وقایعی چون حسادت خواهر بزرگ‌تر به کوچک‌تر، یاری رساندن کبوتران به خواهر کوچک و دخترش، ازدواج دختر با پادشاه‌زاده رابطه تراگونه‌گی از نوع گشتار کمی به روش فزون‌سازی نیز بین دو متن نیز برقرار است.

حضور کبوتر در این افسانه به عنوان یاریگران زن در هنگام زایمان ریشه در باورهای مسیحیان درباره این پرنده دارد؛ زیرا «در هنر مسیحی از کبوتر به عنوان نماد روح‌القدس و پیک صلح و صفا و نماد عشق و عصمت استفاده شده‌است.» (یاحق، ۱۳۹۱: ۶۶۳).

۲-۳-۳- افسانه «اکبر و دختر ماهی»

ارتباط بیش‌متنیّت میان پیش‌متن افسانه با پیش‌متن داستان قرآنی بدین صورت است که حضرت عیسی(ع) در همان روز اوّل تولد با معجزه خداوند به سخن درآمد تا بدین طریق پاکدامنی مادر خود را نشان دهد. در پیش‌متن «اکبر و دختر ماهی» نیز پادشاهی جبار از اکبر می‌خواهد برای او نوزادی بیاورد که سه روزه باشد و بتواند سه جمله حرف بزند؛ اکبر نیز به کمک مادر جمیله که ماهی است این خواسته شاه را برآورده می‌کند:

«شاه گفت: «باید بروی یک بچه بیاوری که سن او سه روز باشد و سه جمله گوید.» اکبر دوباره آمد و نشست گوشه خانه. جمیله آمد و دید باز شوهرش پکر است. گفت: «دیگر چه شده؟» اکبر گفت: «این بار از دست مادرت هم کاری ساخته نیست.» گفت: «چه‌طور؟» گفت: «شاه از من خواسته که یک بچه سه‌روزه برایش ببرم که حرف بزند.» جمیله گفت: «ناراحت نباش، کار نشد ندارد. الان سه روز است که زن برادرم فارغ شد، برو کنار آب و او را از مادرم بگیر.» اکبر رفت و بچه را گرفت آورد پیش شاه. بچه به شاه گفت: «ای شاه، قالی خواستی آورد، شاخه خرما خواستی آورد، دیگر مرا می‌خواستی چکار؟» شاه که دید بچه حرف می‌زند ماند به تعجب» (درویشیان و خندان، ۱۳۸۱، ج ۱۰: ۱۲۲).

از آنجایی که حضرت عیسی(ع) تنها نوزادی بوده‌است که در روز نخست تولد سخن گفته‌است این قسمت از افسانه مبتنی بر رابطهٔ بیش‌متنیت از نوع همان‌گونگی یا تقلید با داستان قرآنی حضرت عیسی(ع) است؛ بدین صورت که مادر جملیه-که ماهی است- نوزادی سخنگو به اکبر می‌دهد در پیش‌متن نیز خداوند نوزادی سخنگو به حضرت مریم(س) می‌بخشد هم‌چنین شخصیت پادشاه ستمگر که کارهایی در حدّ معجزه از اکبر می‌خواهد نیز مانند مردمی هستند که بدون دیدن معجزه از حضرت مریم(س) به پاکدامنی ایشان شک می‌کنند مضمون پیش‌متن نشان دادن قدرت خداوند از طریق سخن گفتن نوزاد است و مضمون بیش‌متن افسانه نیز نشان دادن قدرت مادر جملیه(ماهی) با آوردن نوزاد سخنگوست. ولی براساس تفاوت‌های افسانه در زمینهٔ شخصیت‌پردازی و پیرنگ با پیش‌متن داستان عیسی(ع) رابطهٔ تراگونگی از نوع گشتار کمی بین دو متن برقرار است؛ چنان‌که شخصیت‌های مادر جملیه، پادشاه ستمگر، جملیه و مادر اکبر در پیش‌متن داستان قرآنی وجود ندارد و بهانهٔ دیگر پادشاه مثل آوردن قالی‌ای که همهٔ سربازان بر یک گوشهٔ آن جای بگیرند و ازدواج اکبر با ماهی با روش فزون‌سازی بر بیش‌متن افسانه افزوده شده‌است.

۲-۳-۴- خلاصهٔ افسانهٔ «معصوم و گل‌پری»

پسری به نام معصوم با دیدن خواب گل‌پری عاشق او می‌شود پدر معصوم چون حال زار فرزند خود را می‌بیند تصمیم می‌گیرد گل‌پری را برای او پیدا کند تا این‌که از مردم می‌شنود پادشاه دختری به نام گل‌پری دارد که بیمار شده‌است. پدر معصوم پیشنهاد معالجهٔ گل‌پری را پدرش می‌دهد به این شرط که اگر گل‌پری بهبود یافت او را به عقد معصوم در بیاورد پادشاه نیز شرط را می‌پذیرد. پدر معصوم وقتی برای معالجهٔ گل‌پری نزد او می‌رود متوجه می‌شود گل‌پری نیز از عشق معصوم به چنین حالی گرفتار شده‌است به همین دلیل برای این‌که کسی متوجه عشق گل‌پری نشود به پادشاه می‌گوید باید روغن یک نوع مار خاص بر سر گل‌پری بمالند تا حالش خوب شود پادشاه نیز دستور این کار را می‌دهد و بعد از آن طبق قولی که به پدر معصوم داده بود گل‌پری را به عقد معصوم درمی‌آورد. معصوم در روزگار هجران از یار خود از خدا خواسته بود به محض آن‌که یک لیوان آب از دست گل‌پری نوشید بمیرد به همین دلیل تا گل‌پری را می‌بیند از او تقاضای یک لیوان آب می‌کند و بعد از خوردن آب می‌میرد. گل‌پری نیز از ترس این‌که مبادا مردم به او بدگمان شوند و فکر کنند به معصوم زهر داده‌است خودش را می‌کشد این خبر به مرد مؤمن قرآن‌خوانی می‌رسد مردم مؤمن به خانوادهٔ معصوم می‌گویند آن‌ها را

بشوند و به مدت چهل روز در مسجد بگذارید خانواده معصوم نیز همین کار را انجام دادند و بعد چهل روز دیدند معصوم و گل‌پری زنده شدند (همان، ج ۱۴: ۴۰-۴۴).

در افسانه «معصوم و گل‌پری» مرد مؤمنی در مکان مقدس مسجد معصوم و گل‌پری را زنده می‌کند. در آیه ۱۱۰ سوره مبارکه «مائده» نیز به معجزه زنده کردن مردگان از طرف حضرت عیسی (ع) اشاره شده است:

[یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود ای عیسی پسر مریم نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور آنگاه که تو را به روح القدس تایید کردم که در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] با مردم سخن گفتی و آنگاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آنگاه که به اذن من از گل [چیزی] به شکل پرند می‌ساختی پس در آن می‌دمیدی و به اذن من پرند می‌شد و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می‌دادی و آنگاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می‌آوردی و آنگاه که [آسیب] بنی اسرائیل را هنگامی که برای آنان حجت‌های آشکار آورده بودی از تو باز داشتم پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند این [ها چیزی] جز افسونی آشکار نیست».

همان‌طور که هویدا است آفرینندگان این افسانه با تأثیرپذیری از نوع همان‌گونه‌گی یا تقلید از بخشی از داستان حضرت عیسی (ع) به خلق افسانه‌ای عاشقانه دست زده‌اند. مؤمن بودن و زنده کردن مرده در مسجد به عنوان مکانی مقدس نشان‌دهنده تأثیرپذیری از ابعاد قدسی شخصیت حضرت عیسی (ع) است، اما این افسانه بیشتر با روش تراگونه‌گی از نوع گشتار کمی و گشتار کاربردی از پیش‌متن داستان قرآنی تأثیر پذیرفته است؛ زیرا از نظر مضمونی، شخصیت‌پردازی، ساختار و پیرنگ با پیش‌متن داستان حضرت عیسی متفاوت است؛ چنان‌که مضمون این افسانه عاشقانه است ولی درون‌مایه پیش‌متن دینی است، شخصیت‌های معصوم، گل‌پری، پدر معصوم نیز به بیش‌متن افزوده شده است و حوادثی نظیر خوابی که معصوم و گل‌پری می‌بینند و بیماری گل‌پری و شفا یافتن او در پیش‌متن داستان حضرت عیسی (ع) وجود ندارد.

افسانه «شکارچی» نیز رابطه بیش‌متنیّت از نوع همان‌گونه‌گی و تراگونه‌گی با داستان زنده شدن مردگان توسط حضرت عیسی (ع) دارد.

۲-۳-۵- خلاصهٔ افسانهٔ «سوزالهاو بی در قبا»

این افسانه به لحاظ ساختار متبادرکنندهٔ داستان حضرت اسماعیل(ع) است؛ اگرچه نمی‌توان در بیش‌متن افسانه، حضور واقعی پیش‌متن را نظاره‌گر بود، اما برگرفتگی بیش‌متن از پیش‌متن غیرقابل انکار است؛ چنانکه در بیش‌متن افسانه زنی نازا زیر درختی می‌رود و به ستایش درخت می‌پردازد و از درخت می‌خواهد به او فرزندی عطا کند:

«روزی به صحرا زد و گریه کرد. زیر درختی رفت و گفت: «ای درخت زیبا و ای درخت بلند من به تو می‌گویم که به خدا بگویی دعایم را.» گفت: «ای درخت! تو به من فرزندی عطا کن. اگر پسر بود آن را نوکرت می‌کنم و اگر دختر بود کنیزت.»

زن این را گفت و رفت. خوشبختانه بعد از چند ماهی، دختری به دنیا آورد و از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید» (همان، ۱۳۸۲، ج ۱۳: ۲۶۷-۲۶۸).

در پیش‌متن نیز حضرت ابراهیم(ع) سالیان زیادی از همسر اول خود- سارا- صاحب فرزندی نشد به همین دلیل از خداوند فرزندی صالح می‌خواهد و خدا به او حضرت اسماعیل(ع) می‌دهد وقتی اسماعیل(ع) بزرگ می‌شود خداوند به ابراهیم(ع) دستور می‌دهد او را قربانی کند. آیات ۱۰۰ تا ۱۰۵ از سورهٔ صافات به همین ماجرا اختصاص دارد:

بار الها، مرا فرزند صالحی که از بندگان شایسته تو باشد عطا فرما. پس مژده پسر بردباری به او دادیم. آن گاه که (آن پسر رشد یافت و) با او به سعی و عمل شتافت (یا در جهد و عبادت یا در سعی صفا و مروه با پدر همراه شد) ابراهیم گفت: ای فرزند عزیزم، من در عالم خواب چنین می‌بینم که تو را قربانی (راه خدا) می‌کنم، در این واقعه تو را چه نظری است؟ جواب داد: ای پدر، هر چه مأموری انجام ده که إن شاء الله مرا از بندگان با صبر و شکیبا خواهی یافت. پس چون هر دو تسلیم امر حق گشتند و او را (برای کشتن) به روی در افکند. و ما در آن حال (که کارد به گلویش کشید) خطاب کردیم که ای ابراهیم، تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی (کارد را از گلویش بردار). ما نیکو کاران را چنین نیکو پاداش می‌دهیم.

در بیش‌متن افسانهٔ «سوزالهاو بی در قبا» نیز بعد از آن‌که دختر بزرگ می‌شود درخت به چوپانی پیغام می‌دهد که مادرش قولش را فراموش نکند و دختر را به او بدهد.

با این توضیحات می‌توان گفت فرزندبخشی «سوزالهاو بی در قبا» به زن نازا و طلب کردن دختر توسط درخت از مادرش رابطهٔ بیش‌متنیت از نوع همان‌گونه‌گی با فرزندبخشی خداوند به حضرت

ابراهیم (ع) و درخواست قربانی کردن اسماعیل (ع) از طرف خداوند دارد. هم‌چنین رابطهٔ بیش‌متنیت از نوع تراگونگی به روش گشتار کمی و و گشتار کاربردی بین افسانه و داستان پیش‌متن وجود دارد؛ بدین صورت که به افسانه «سوزالهاوا بی در قبا» حوادثی مانند ازدواج دختر با سوزالهاوا، ناپدید شدن سوزالهاوا بعد از افشای رازش و جستجوی دختر برای یافتن سوزالهاوا افزوده شده‌است بنابراین گشتار کمی با روش فزون‌سازی انجام گرفته‌است. مضمون افسانه نیز از این جهت که بیانگر «اخلاص مادر نسبت به درخت است» با مضمون پیش‌متن داستان قرآنی که نشان‌دهندهٔ «خلوص حضرت ابراهیم نسبت به خداوند» مشابه است ولی از نظر بعد عاشقانه افسانه که «شرح فراق و چگونگی وصال دختر به سوزالهاوا» است با پیش‌متن متفاوت است از این جهت می‌توان گفت از گشتار کاربردی نیز برای دگردیسی مضمونی استفاده شده‌است ولی نه بدان‌حقی که پیش‌متن داستان قرآنی محو شود.

در افسانه‌هایی چون «قصهٔ اکبر و دختر ماهی» و «گل‌علی و ماهی قرمز» نیز زوج‌هایی وجود دارند که در سالخوردگی با کمک رهگذر و یا دعا و ستایش عناصر طبیعی بچه‌دار می‌شوند ولی بعد از آن‌که فرزندشان بزرگ می‌شود کسی که فرزند را به آن‌ها بخشیده‌است فرزند را از والدینش طلب می‌کند؛ فرزندبخشی و فرزندخواهی در این افسانه‌ها با داستان تولد حضرت اسماعیل (ع) و قربانی کردن ایشان شباهت دارد این افسانه‌ها هم با داستان قرآنی حضرت اسماعیل (ع) رابطهٔ بیش‌متنیت به روش همان-گونگی و تراگونگی از نوع گشتار کاربردی دارند.

۲-۳-۶- خلاصهٔ افسانهٔ «کرهٔ سیاه»

پادشاهی دو همسر داشت و فرزندی نداشت پس ملتمسانه به درگاه خدا روی آورد تا این‌که با سیدی روبرو شد سید سیبی به او داد تا به همسران خود بدهد که بچه‌دار شوند همسر اوّل نیمی از سیب را خورد و نیمهٔ دیگر آن را میشی خورد بعد از نه ماه همسر اوّل پادشاه بره‌ای و میشی که نصف سیب را خورده بود پسری به دنیا می‌آوردند پسر را علی میش‌زا نامیدند و به همسر اوّل دادند شش سال بعد مادر علی میش‌زا درگذشت پدر علی میش‌زا مادیانی داشت که هر وقت می‌خواست بزاید کنار دریا می‌رفت و کرهٔ خود را دریا می‌انداخت؛ زیرا بزرگ کردن کرهٔ اش دشوار بود و کسی از عهدهٔ آن بر نمی‌آمد وقتی علی میش‌زا از این مسئله باخبر گردید تصمیم گرفت این بار قبل از آن‌که مادیان کرهٔ-اش را در دریا بیندازد آن را بگیرد و پرورش دهد او موفق شد و هر شب یک من نقل و یک من شیر به کرهٔ می‌داد تا این‌که علی میش‌زا بزرگ و زیبا شد و نامادری‌اش عاشق او شد ولی علی میش‌زا به

عشق او وقتی نهاد از این‌رو نامادری کینه او را به دل گرفت و شروع به انتقام‌جویی کرد و خواست با کمک ازدهای هفت‌سر علی‌میش‌زا را نابود کند؛ اما نقشه‌اش با کمک کره سیاه باطل شد نامادری کم‌کم متوجه شد که تا کره سیاه حضور دارد آسیبی به علی‌میش‌زا نمی‌رسد از این‌رو خود را به بیماری زد و همسر خود را فریب داد که گوشت کره سیاه درمان درد اوست پدر این مسئله را با علی‌میش‌زا در میان گذاشت علی‌میش‌زا نیز وانمود کرد که مخالفتی ندارد و از پدر قول گرفت که اجازه دهد قبل از کشتن کره سیاه سوار بر آن شود و دور کاخ بچرخد پدر پذیرفت و علی‌میش‌زا و کره سیاه با این نقشه از کاخ گریختند و بر دریای بزرگی پریدند چون نوک سم کره خیس شد می‌بایست در دریا پنهان شود پس مثنی از موی خود را به علی‌میش‌زا داد تا هر وقت او را بخواهد آتش بزند علی‌میش‌زا نیز وارد شهری شد که پادشاه آن هفت دختر داشت، خود را به شکل شخص کچلی درآورد و به گاوچرانی پرداخت ولی یک روز که از جلد کچلی بیرون آمده بود و با کره سیاه در حال گردش بود دختر کوچک پادشاه او را دید و دل‌باخته او شد؛ دختر با تدبیر و سیاست خود پدر را به فکر ازدواج دخترانش انداخت و از وزیر خواست که همه پسرهای جوان شهر را جمع کند تا دخترانش زیباترین آن‌ها را انتخاب کنند دخترها نیز هر مردی را که می‌پسندید سببی در دست او گذاشتند دختر کوچک علی‌میش‌زا را در جلد کچل شناخت و سبب خود را در دست او نهاد و با او ازدواج کرد پادشاه که دل خوشی از ازدواج دخترش با مردی کچل نداشت همیشه بین علی‌میش‌زا و بقیه دامادهاش به شکل تحقیرآمیزی تبعیض قائل می‌شد علی‌میش‌زا توانست با کمک کره سیاه بر کتف شش داماد شاه مهر غلامی خود را حک کند و این مطلب را از همه مخفی نگاه‌داشت تا اینکه همسرش بخاطر او از طرف خواهرانش مورد تمسخر قرار گرفت او نیز برای همیشه از جلد کچلی بیرون آمد و شایستگی‌های خود را به همگان ثابت کرد پادشاه هم بعد از آن که متوجه شخصیت واقعی علی‌میش‌زا شد پادشاهی خود را به او واگذار کرد (ر.ک: رحمانیان، ۱۳۷۹: ۱۷۸ - ۱۸۹).

در بیش‌متن افسانه، نامادری علی‌میش‌زا عاشق او می‌شود همان‌طور که در پیش‌متن، زلیخا دل‌باخته جمال حضرت یوسف (ع) می‌شود.

همان‌طور که زلیخا بعد از آن‌که از حضرت یوسف (ع) بی‌توجهی می‌بیند در صدد ضرر رساندن به او برمی‌آید نامادری علی‌میش‌زا نیز وقتی از ابراز عشق خود نتیجه‌ای نمی‌گیرد برای گرفتن انتقام از ازدهایی هفت‌سر مدد می‌جوید.

در پایان همان‌طور که حضرت یوسف(ع) در مصر به عزیزی می‌رسد علی‌میش‌زا نیز از سرزمین پدری خود فرار می‌کند و به قلمرو فرمانروایی پادشاهی می‌رود و بعد از پشت سر گذراندن سختی‌های زیاد به دلیل نشان دادن لیاقت و کفایت خود به عنوان جانشین پادشاه انتخاب می‌شود با این توضیحات مشخص می‌شود افسانه مذکور با شیوه همان‌گونگی یا تقلید از داستان قرآنی حضرت یوسف(ع) تأثیر گرفته‌است ولی رابطهٔ بیش‌متنیّت با روش تراگونگی از نوع گشتار کمی نیز میان بیش- متن و پیش‌متن برقرار است؛ چنان‌که کرهٔ سیاه و توانایی‌های شگفت‌آور آن، ماجرای عشق دختر کوچک پادشاه به علی‌میش‌زا و تقاضاهای پادشاه از دامادهايش به بیش‌متن افزوده شده‌است. مضمون بیش‌متن با مضمون بیش‌متن متفاوت است؛ بدین صورت مضمون پیش‌متن «بیان سرگذشت حضرت یوسف(ع) به عنوان پیامبر خدا است» و مضمون بیش‌متن «شرح اعمال خارق‌العادهٔ کرهٔ سیاه است». با توجه به دگرذیسی مضمونی مشخص می‌شود که رابطهٔ بیش‌متنیّت با روش تراگونگی از نوع گشتار کاربردی بین دو متن برقرار است.

افسانهٔ «گل علی و ماهی قرمز» نیز با پیش‌متن نابینا شدن چشمان حضرت یعقوب(ع) به دلیل دوری از یوسف(ع) و بینا شدن آن بعد از بوئیدن پیراهن او است رابطهٔ بیش‌متنیّت ترکیبی از نوع همان-گونگی و تراگونگی دارد. هم‌چنین افسانهٔ «سه برادر» با حسادت برادران حضرت یوسف(ع) در داستان این پیامبر، افسانهٔ «شاه‌عباس و چاره‌نویس» با سپردن سبد نوزاد به رود نیل در داستان حضرت موسی(ع) و افسانهٔ «ملک جمشید و ملک خورشید» با داستان هابیل و قابیل در قرآن نیز رابطهٔ بیش‌متنیّت از نوع همان‌گونگی دارد ولی بیش‌متنیّت از نوع تراگونگی باعث شده‌است همان‌گونگی چندان آشکار نباشد.

چنان‌که مشهود است افسانه‌ها به شیوهٔ بیش‌متنیّت همان‌گونگی یا تقلید برگرفته از داستان‌های قرآنی هستند؛ هر چند آفرینندگان افسانه به روش تراگونگی برخی موارد را در بیش‌متن به شکلی تغییر داده‌اند که نمی‌توان به آسانی به سرچشمه و پیش‌متن پی برد، لذا رویکرد آفرینندگان افسانه در برگرفتن قصهٔ پیش‌متن داستان قرآنی از نوع ترکیبی است: «هیچ تقلیدی بدون دگرگونی و هیچ دگرگونی‌ای بدون تقلید وجود ندارد. بنابراین سخن از تقلید و دگرگونی محض نیست، بلکه جداسازی این دو بر اساس نسبت امکان‌پذیر می‌باشد. یکی از نکات مهم در بررسی تطبیقی این است که در برخی موارد دو گونهٔ ترامتنی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند. به طور مثال رابطهٔ میان دو عنوان می‌تواند در عین پیرامنتی، فرامنتی یا بیش‌متنی نیز باشد(نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۹۶-۹۷).

همچنین افسانهٔ «هفت دی دی و دیو» با داستان حضرت موسی(ع)، افسانهٔ «دسته گل قهقهه» با داستان حضرت ابراهیم(ع)، افسانهٔ «دختر نوح» با داستان حضرت نوح(ع)، افسانهٔ «خورشید آفرین و فلکناز» با داستان حضرت خضر(ع)، افسانهٔ «قلم سرنوشت» با داستان حضرت موسی(ع)، افسانهٔ «هور از دبه، هور به دبه» رابطهٔ بیش‌متنیّت با روش همان‌گونه‌گی و تراگونه‌گی از نوع گشتار کمی و کاربردی دارد. همان‌طور که قبلاً گفته شد خالق افسانه‌ها تمام مردم هستند و شخص خاصی آفرینندهٔ افسانه نیست به همین دلیل وجود بخش‌هایی از داستان‌های حضرت مریم(س)، حضرت عیسی(ع)، حضرت اسماعیل(ع) و حضرت یوسف(ع) به صورت بیش‌متنیّت در افسانه‌های عاشقانهٔ لری نشان‌دهندهٔ رسوخ عمیق داستان‌های قرآنی در لایه‌های حافظهٔ جمعی مردم است.

نتیجه

با بررسی دقیق تأثیر داستان‌های قرآنی بر افسانه‌های عاشقانه لری بر مبنای نظریه ترامنتیت ژنت مشخص شد که آفرینندگان افسانه‌های عاشقانه لری از این میراث دینی ارزشمند، یعنی داستان‌های قرآنی بهره برده‌است و بین افسانه‌ها و داستان‌های قرآنی رابطه بینامتنیت از نوع صریح، فرامتنیت و بیش‌متنیت با روش همان‌گونگی و تراگونگی وجود دارد؛ بدین صورت که افسانه‌های «دختر نوح»، «خورشیدآفرین و فلکناز»، «قلم سرنوشت» و افسانه «هور از دبه، هور به دبه» به ترتیب با داستان‌های قرآنی حضرت نوح(ع)، حضرت خضر(ع)، حضرت موسی(ع) و حضرت سلیمان(ع) رابطه بینامتنیت از نوع صریح به روش نقل قول بدون ارجاع دارند.

افسانه‌های «هفت دی‌دی و دیو»، «دسته گل قهقهه»، «سوزالهاوی بی در قبا» و «اکبر و دختر ماهی» به ترتیب با داستان‌های قرآنی حضرت موسی(ع)، حضرت ابراهیم(ع)، حضرت اسماعیل(ع) و حضرت عیسی(ع) رابطه فرامتنیت دارند که علت آن رسوب عقاید اسطوره‌ای در لایه‌های حافظه جمعی مردم و ادغام آن با داستان‌های قرآنی است. بین افسانه‌های «ددر بی‌دا و گل‌گلو زرد»، «مرد سوارکار و آنه»، با داستان قرآنی حضرت مریم(س)، افسانه‌های «معصوم و گل‌پری» و «شکارچی» با داستان حضرت عیسی(ع)، افسانه «هفت دی‌دی و دیو» با داستان حضرت موسی(ع)، افسانه «دسته گل قهقهه» با داستان حضرت ابراهیم(ع)، افسانه «دختر نوح» با داستان حضرت نوح(ع)، افسانه «خورشیدآفرین و فلکناز» با داستان حضرت خضر(ع)، افسانه «قلم سرنوشت» با داستان حضرت موسی(ع)، افسانه «هور از دبه، هور به دبه» و افسانه «کره سیاه» با داستان حضرت یوسف(ع) رابطه بیش‌متنیت با روش همان‌گونگی و تراگونگی از نوع گشتار کمی و کاربردی برقرار است، افسانه «دو خواهر» و «اکبر و دختر ماهی» با داستان قرآنی حضرت مریم(س) و حضرت عیسی(ع) رابطه بیش‌متنیت به روش همان‌گونگی و تراگونگی از نوع گشتار کمی دارند. میان افسانه‌های «سوزالهاوی بی در قبا»، «اکبر و دختر ماهی» و «گل‌علی و ماهی قرمز» و داستان قرآنی حضرت اسماعیل(ع) نیز رابطه بیش‌متنیت از نوع همان‌گونگی خفیف و تراگونگی با روش گشتار کمی و کاربردی برقرار است.

منابع

الف) کتاب‌ها

- ۱- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴)، تاریخ اساطیری ایران، تهران، سمت.
- ۲- الیاده، میرچا (۱۳۸۹)، رساله در تاریخ ادیان، مترجم: جلال ستاری، تهران، سروش.
- ۳- آلن، گراهام (۱۳۸۰)، بینامتنیت، ترجمه پیام یزدان‌جو. تهران، مرکز.
- ۴- بتلهایم، برونو (۱۳۸۱)، افسون افسانه‌ها، ترجمه اختر شریعت‌زاده، تهران، هرمس.
- ۵- پرون، استیوارد (۱۳۸۱)، اساطیر رم، مترجم: محمدحسین باجلان‌فرخی، تهران، اساطیر.
- ۶- دادگی، فرنیخ (۱۳۹۰)، بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران، توس.
- ۷- درویشیان، علی اشرف و خندان، رضا (۱۳۸۰)، فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، جلد ۷ و ۸، تهران، کتاب و فرهنگ.
- ۸- _____ (۱۳۸۱)، فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، جلد ۱۰، تهران، کتاب و فرهنگ.
- ۹- _____ (۱۳۸۲)، فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، جلد‌های ۱۲، ۱۳ و ۱۴، تهران، کتاب و فرهنگ.
- ۱۰- _____ (۱۳۸۳)، فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، جلد ۵ و ۱۶، تهران، کتاب و فرهنگ.
- ۱۱- _____ (۱۳۸۴)، فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، جلد ۸، تهران، کتاب و فرهنگ.
- ۱۲- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۴)، زبان و ادبیات عامه ایران، تهران، سمت.
- ۱۳- رحمانیان، داریوش (۱۳۷۹)، افسانه‌های لری، تهران، نشر مرکز.
- ۱۴- رضی، هاشم (۱۳۷۹)، حکمت خسروانی، تهران، بهجت.
- ۱۵- فریزر، جیمز جرج (۱۳۸۷)، شاخه زرین، مترجم: کاظم فیروزمند، تهران، آگاه.
- ۱۶- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۹۳)، دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه.
- ۱۷- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۹۱)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.

18- Genette Gerard(1982).Palimpsests La Literature au Second Degree. Paris, Seuil.

ب) مقالات

۱- آموزگار، ژاله(۱۳۸۶)، «دیوها در آغاز دیو نبودند»، زبان، فرهنگ، اسطوره، تهران: معین. صص ۳۳۹-۳۴۹.

۲- ذوالفقاری، حسن؛ باقری، بهادر(۱۳۹۲)، «پیامبران در قصه‌های بلند عامیانه»، فصلنامه زبان و ادبیات دانشگاه تهران، سال ۳، ش ۲، صص ۷۷-۹۵.

۳- سرکاراتی، بهمن(۱۳۵۰)، «پری؛ تحقیقی در حاشیه اسطوره‌شناسی تطبیقی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران.

۴- نامورمطلق، بهمن(۱۳۸۶)، «ترامتنیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، شماره ۵۶، صص ۸۳-۹۸.

5- Wagner, Frank. (2002). Les hypertexts en questions (note sur les implications théoriques,de l'hypertextualité), Étudeslittéraires, N. 34. P.P 297-314.